

درنگی در عنوان «هنر اسلامی» و سایر عناوین جایگزین

نویسنده: طاهّا صنیع‌زاده^۱*

۱. پژوهشگر دکتری تاریخ تطبیقی و تحلیلی هنر اسلامی، گروه مطالعات عالی هنر، دانشکدگان هنرهای زیبا، دانشگاه تهران.

چکیده:

بدون تردید هنر اسلامی، به عنوان یکی از اقسام مهم هنر دینی که تحول شگرفی در تاریخ هنر پدید آورد، جایگاه رفیعی در مطالعات تاریخی و مباحث نظری هنر جهان دارد. با این وجود، از دهه‌های گذشته تاکنون، در باب چگونگی امکان استفاده از عنوان «هنر اسلامی» اختلافاتی وجود داشته است. به نحوی که برخی پژوهشگران کوشیده‌اند با ابداع اصطلاحاتی نوین، جایگزین‌هایی برای واژه «هنر اسلامی» پدید آوردند. هدف اصلی این نوشتار، بازاندیشی در تعدادی از این واژگان جایگزین است تا دریابد آیا این عناوین جدید توانسته‌اند به نحو مطلوب‌تر و دقیق‌تری نسبت به «هنر اسلامی»، ماهیت این هنر را توصیف نمایند؟ پژوهش حاضر که از گروه تحقیقات بنیادین و کیفی است، به روش توصیفی-تحلیلی و با شیوه گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای نگاشته شده است. بر اساس نتایج این پژوهش، عناوین «هنر عربی/ هنر اعراب» با تأکید بر عامل قومیت، «هنر مسلمانان» با توجه ویژه به نقش هویت دینی هنرمند، «هنر جهان اسلام» بر اساس اهمیت بخشی به جغرافیای سیاسی و تمدنی و «هنر دوره اسلامی» با برجسته نمودن عنصر زمان، هریک به قصد ارائه نگاهی جدید به هنر اسلامی پدید آمده‌اند؛ لیکن هرکدام به دلایلی، قادر به پاسخگویی به همه سؤالات و تناقضات نیستند. از این رو، واژه «هنر اسلامی» همچنان بنیادین‌ترین عنوان در این حوزه است. اما لازم است اندیشمندان با توجه بیشتر به دو عامل «متن مقدس» و «تعالیم دینی»، نقش اندیشه اسلامی در شکل‌دهی به فرم و محتوای هنر اسلامی را بیش از پیش تبیین نمایند تا ابهاماتی که در این خصوص در گذشته مطرح شده، مرتفع گردد.

واژگان کلیدی: هنر اسلامی، هنر عربی، هنر جهان اسلام، هنر مسلمانان، هنر دینی.

مقدمه:

واژگان مختلف، همچنان «هنر اسلامی» رایج‌ترین عنوان در این حوزه است؟

۱- هنر اعراب (هنر عربی):

گروهی از پژوهشگران که عمدتاً عرب‌زبان نیز هستند، برآن‌اند آنچه هنر اسلامی خوانده می‌شود، از نظر ماهیت، هنر عربی است که پس از اسلام بسط و توسعه یافته است. در این معنا، بر وجه «قومیت» در هنر اسلامی تأکید می‌شود. از جمله، *انور الرفاعی*، در کتاب *تاریخ الفن عند العرب و المسلمین* (۱۹۷۳ م) که به فارسی نیز تحت عنوان *تاریخ هنر در سرزمین‌های اسلامی* ترجمه شده، رویکرد عربی‌کردن هنر اسلامی را در پیش گرفته است. فارغ از عنوان کتاب که در آن واژه «عرب» بر «مسلمین» مقدم داشته شده و خود، معنایی مشخص دارد، در مقدمه کتاب بیان شده: «هنر اسلامی دربرگیرنده رشته‌های هنری امپراتوری گسترده‌ای بود که دامنه آن از چین و ترکستان در شرق تا اسپانیا و دورترین کوه‌های غرب اقیانوس اطلس را دربر می‌گرفت. همچنین دربرگیرنده اقوام مختلفی بود که خود به‌رغم داشتن تمدن و هنری جداگانه، از روح اسلام و ذوق عربی تأثیرپذیرفتند...» (الرفاعی، ۱۳۷۷، ۹). الرفاعی کوشش فراوانی داشت تا مفاهیم «عربیت» و «اسلامیت» را یکی انگارد و تأثیرات تعلیم والای اسلامی بر مردم مناطق مختلف را به حساب تعالی آداب و رسوم عربی گذارد. از آن گذشته، واژه «ذوق عربی» را که سرچشمه هنر اسلامی دانسته، چندان مشروح نکرده تا مقصود او از این واژه ناآشنا معلوم گردد. الرفاعی در جای دیگر از همین کتاب، ادعا نموده که سرزمین‌های عربی قبل از اسلام، دارای هنرهای خاصی بوده‌اند که اسلام آن را اصلاح نمود؛ سپس هنری آمیخته از «اصالت هنر عربی» و «ذوق و روح اسلام» پدیدار شد که مردم سایر نواحی بدان گرویدند (همان، ۱۱).

دیگر نویسنده عرب‌زبانی که بدین رویکرد غیرعلمی دچار شده، *عفیف البهنسی* است که در کتاب *هنر اسلامی* در

برای چند دهه، یکی از مناقشات دنباله‌دار و همچنان لاینحل در حوزه مطالعات نظری هنر و معماری، بحث چپستی هنر دینی بوده است. در خصوص هنر اسلامی، فارغ از مناقشه‌ای که پیرامون وجود یا عدم وجود آن جریان دارد، در میان معتقدین به وجود آن نیز تفاوت نظر جدی به چشم می‌خورد. در مجموع، اندیشمندانی که قائل به وجود هنر اسلامی هستند را می‌توان در چهار گروه قرار داد: گروه نخست، هنر اسلامی را هنری صرفاً تزئینی می‌دانند. گروه دوم، این هنر را هنری دارای بن‌مایه‌های نژادی قلمداد نموده‌اند. افزون بر آن، سومین طیف از محققان، هنر اسلامی را مبتنی بر اندیشه کلامی اهل سنت مانند معتزله می‌دانند. چهارمین دیدگاه که مربوط به اندیشمندانی موسوم به *سنت‌گرایان* است؛ رویکردی ذات‌گرایانه و نه تاریخ‌گرایانه به هنر اسلامی دارد. به باور آنان، هنر اسلامی ماهیتی کاملاً عرفانی و مبتنی بر باطن‌گرایی شیعی دارد (بلخاری قهی، ۱۳۹۳، ۱۲۹). این دیدگاه‌ها، فارغ از اختلافاتی که در منظر و رویکرد خویش دارند، همانگونه که اشاره شد، همگی بر نوعی از هنر که «هنر اسلامی» نام دارد، متفق‌القول هستند. اما همچنان برخی محققان در سراسر جهان، در باب چگونگی اضافه نمودن پسوند نام ادیان به هنر (مانند هنر بودایی، هنر مسیحی و هنر اسلامی) دچار تردیدند. به‌طور خاص در زمینه هنر اسلامی، گروه‌هایی از محققان با تردید در ماهیت کلمه ترکیبی «هنر اسلامی» و تشکیک در علمی بودن این واژه، سعی بر آن داشته‌اند که از اساس، اصطلاحاتی دیگر را جایگزین آن نمایند. بدین منظور، در این جستار تحلیلی، برخی از مهم‌ترین عناوینی که به‌منظور جایگزینی با هنر اسلامی به کار رفته است مورد مذاقه قرار خواهد گرفت؛ واژگانی که هریک دارای بارمعنایی مشخصی است و بر یکی از وجوه هنر اسلامی تأکید دارد. کوشش بر آن خواهد بود تا مزیت‌ها و معایب هریک از این واژگان بررسی شود و در پایان به این سؤال پاسخ داده شود که چرا با وجود این تعداد

همین طریق گام برداشته است. وی در فصل نخست کتاب، مبحثی را تحت عنوان «هنر عربی قبل از اسلام در یمن و جزیره العرب» شرح داده که با تأکید عمده بر هنر سرزمین یمن قبل از اسلام، تلاشی در جهت برجسته نمودن «هنر عربی فارغ از هنر اسلامی» محسوب می شود (در حالی که به دلیل تسلط ایرانیان در دوره ساسانیان بر یمن و تعامل تجاری این سرزمین با سایر تمدن های بزرگ مانند روم، اساساً عربی دانستن هنر یمن محل بحث و اختلاف است). همچنین وجود سرفصل هایی چون «نقش عربی» در فصل دوم، «عوامل ایجاد شهر عربی و اسلامی» در فصل سوم و اختصاص فصلی مستقل (فصل نهم) با عنوان «نقش عربی» شامل سرفصل هایی چون «نقش عربی» و «خط عربی»، همگی دلایلی بر دیدگاه و هدف الیهنسی در پررنگ نمودن هویت عربی هنر اسلامی و نادیده گرفتن نقش کشورهای چون ایران است (ر.ک الیهنسی، ۱۳۸۷). این نویسنده عرب در حالی که خود اعتراف نموده «آنچه که به نام هنر اسلامی آمده، در واقع شیوه و روش خود تمدن ها است» (همان، ۹)، اما در کمال تعجب بیان داشته که «هنر اسلامی از شبه جزیره العرب نشأت گرفته است. یعنی همان جایی که اسلام به وجود آمده است... همان اعرابی که در ابتدا هویت عربیت خویش را بر دوش خود حمل می کردند و در نهایت اسلام را گسترش دادند» (همان، ۱۰). آشکار و هویداست که الیهنسی نیز سعی دارد هنر اسلامی را هنری اساساً و اصالتاً عربی وانمود نماید.

در مقابل، پژوهشگران متعددی نیز با اتکاء به واقعیت های تاریخی، هنر سرزمین های مفتوحه چون ایران و بیزانس را به عنوان عوامل اساسی در تکوین و تکامل هنر اسلامی معرفی نموده اند. برای مثال، دیوید تالبوت رابین در کتاب هنر اسلامی خویش می نویسد: «... ایالات فتح شده بیزانسی و شاهنشاهی فرسوده ساسانی، میراث عظیمی برجای گذاشت که تأثیر آن تا چندین سده بعد در جهان اسلام دوام یافت. در واقع، تا جایی که به هنر مربوط می شد،

این دو میراث، میراثی بنیادی بود...» (رابین، ۱۳۹۳، ۵). همچنین رنه هیو در مقدمه کتاب هنر اسلام در سده های نخستین به قلم گاستون وایه، ابراز می دارد: «بطور کلی هنر اسلام از تکنیک ها و تم هایی بوجود آمد که از کشورهای تسخیر شده اخذ شده بود. اسلام مصالحه ای میان هنر ایران و بیزانس و مصر بوجود آورد که در هنر تزئینی قبطی نیز وجود داشت، هنری که برای اسلام بسیار آموزنده بود» (وایه، ۱۳۶۳، ۷). علاوه بر آن، موریس اسون دیماندر کتاب راهنمای صنایع اسلامی در باب شکل گیری هنر اسلامی بیان داشته: «... بتدریج یک اسلوب اسلامی بوجود آمد که از دو منبع هنری یعنی ساسانی و مسیحیت شرقی یا بیزنطه سرچشمه میگرفت. در بناهای اولیه اسلامی... تعبیرات تزئینی و هنری ساسانی و بیزنطه در کنار یکدیگر مشاهده میشود» (دیماندر، ۱۳۸۳، ۲۷-۲۸). چنان که مشهود است، محققانی که با رویکرد تاریخی و بر مبنای یافته های باستان شناسی به سال های آغازین هنر اسلامی می نگرند، درمی یابند که سهم تمدن های ایران، بیزانس و مصر در باروری هنر اسلامی، تا چه حد اساسی و ماندگار بوده است. در مقابل، آنچه که بتوان تا قبل از اسلام، از آن به «هنر عربی» تعبیر کرد، چندان مشهود و قابل توجه نیست و طبعاً نمی توان آن را ریشه و اساس هنری به گستردگی و عظمت هنر اسلامی دانست.

افزون بر آنچه بیان شده، برخی محققان واقع نگر جهان عرب نیز بر جایگاه تاریخی سایر سرزمین ها، از جمله ایران، در پیشینه تاریخی هنر اسلامی صحنه گذارده اند. از جمله، زکی محمد حسن، در کتاب هنر ایران در روزگار اسلامی، می نویسد: «برخی ملتها این بخت را داشته اند که در تاریخ تمدن دارای جایگاهی والا و در زمینه هنرها چنان پیشتاز گردند که دیگران از آنها سرمشق گیرند و پیروی کنند. یونانیان، ایرانیان و چینی ها بر فراز این ملتها جا دارند... به راستی می توان گفت که جز هنر کهن یونان هیچ هنر دیگری نیست که راه هنر ایرانی را نیپیموده باشد و هیچ هنر

بنابراین، هنر اسلامی هنری است که مرهون تلاش جمعی هنرمندان سرزمین‌ها و اقوام گوناگون در دوره اسلامی است که بیش از همه از هنر تمدن‌های ایران، بیزانس و مصر الهام پذیرفته بودند. از این رو، تأکید بر هرگونه وجه قومی و نژادی در هنر اسلامی، به‌خصوص عربی‌دانستن آن از نظر تاریخی و علمی، خطایی بزرگ محسوب می‌شود. به همین دلیل است که واژه «هنر عربی» یا «هنر اعراب» نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای واژه هنر اسلامی باشد.

۲- هنر مسلمانان:

واژه «هنر مسلمانان» بیش از هر چیز بر جایگاه هویت «هنرمند»، در شکل‌گیری هنر اسلامی تأکید دارد. در این معنا، هنر اسلامی هنری است که توسط مسلمانان از ابتدای شکل‌گیری تمدن اسلامی تاکنون تکوین و یا تکامل یافته است. از این رو، وجه تمایز این هنر از سایر هنرها تأثیرگذاری مسلمانان بر روند تکاملی آن است. عمده‌ترین ایرادی که می‌توان به این عنوان وارد دانست، در این سؤال نهفته است که با آثار هنری و شاهکارهای معماری که در دل سرزمین‌های اسلامی شکل گرفته و از حیث ساختار و تکنیک ساخت، کاملاً مستحیل در تمدن اسلامی است و تنها، کاربرد، آن را از سایر ابنیه اسلامی جدا کرده چه باید کرد؟ برای مثال کلیساهای *وانک* و *بیت لحم* در اصفهان (هر دو مربوط به دوره صفوی)، از نظر معماری تفاوت چندانی با مساجد این شهر ندارد و کاملاً به سبک معماری دوره اسلامی ساخته شده است؛ اما بی‌تردید کارفرمایان و بخشی از هنرمندان دخیل در ساخت و تزئین این بناها از مسیحیان ساکن ایران بوده‌اند. آیا می‌توان به صرف همین موضوع، این شاهکارهای به سبک معماری اسلامی را از حوزه هنر اسلامی خارج دانست؟ بنابر تعریف عنوان «هنر مسلمانان»، باید این ساختمان‌ها را از حیطه هنر اسلامی خارج و داخل در مفهوم معماری مسیحیت دانست. امری که به‌طور جد با منطق و سبک‌شناسی هنری در تضاد است. لذا،

بزرگ دیگری نمی‌توان یافت که از هنرهای تزئینی یا سبک‌های هنری ایران چیزی به وام نگرفته باشد...» (محمد حسن، ۱۳۷۷، ۱۳). همو، بر اثرپذیری اعراب از ایرانیان در زمینه هنر اذعان می‌دارد: «تازیها قومی بودند که ... دریافته بودند که در سامان دادن فرمانروایی و شیوه‌های هنری به کمک ایرانیان نیاز دارند» (همان، ۱۵).

مقصود آنکه نویسندگان عرب و غیرعربی که فارغ از تعصبات قومی و نژادی به مقوله شکل‌گیری هنر اسلامی پرداخته‌اند، اذعان دارند که هنر ایران، بیزانس و مصر، الهام‌بخش هنر اسلامی بوده است. با این وجود، برخی نویسندگان عرب که تعصبات عربی در آثار و تألیفات آن مشهود است، سعی دارند که این روند واضح و واقعیت مسلم تاریخی را به نحوی دیگر انعکاس دهند. آنان با تأکید بر مفاهیمی تأمل‌برانگیز و مبهم چون «هنر عربی» و «ذوق عربی» برآن‌اند که وجه قومی و نژادی این هنر را برجسته نمایند. لذا، این ایراد ناصواب که تردید در نقش اعراب در پرورش هنر اسلامی، نادیده‌انگاری جایگاه تعالیم اسلام در آن است، بی‌اساس و نسنجیده است. زیرا تفاوتی آشکارا میان «عربیت» به‌عنوان یکی از ده‌ها قوم و نژاد انسانی با «اسلامیت» به‌عنوان والاترین ادیان و آخرین آنان وجود دارد.

واقعیت آن است که یکی از خصایص برجسته هنر اسلامی، همین احترام به هنر قومی و بومی سرزمین‌های مختلف تمدن اسلامی است. صفتی که خود، ناشی از روحیه تسامح اسلام نسبت به آداب و رسوم سایر اقوام - در صورتی که با مبانی شرعی اسلام در تضاد نباشد - است. به تعبیر گاستون وایه، «گسترش اسلام می‌توانست به نابودی سنت‌های قبلی منجر شود، ولی مسلمین ترجیح میدادند که این نتیجه بدست نیاید. بجایش، سنت‌ها را می‌پذیرفتند و جداً حمایت می‌کردند، تنها به این شرط که این سنت‌ها باعث تحکیم ایده‌آل‌های شرقی [تعالیم اسلامی] شود» (وایه، ۱۳۶۳، ۱۳).

این مثال نقض و دهها نمونه مشابه آن، دلیلی است بر آنکه عنوان «هنر مسلمانان» تا چه حد دچار کژتابی معنایی شده است.

۳- هنر جهان اسلام (هنر سرزمین‌های اسلامی):

دیگر واژه‌ای که در زمینه هنر اسلامی کاربرد دارد، بر آن است تا «حوزه جغرافیایی» را به عنوان عامل موجد این هنرها و وجه اساسی تمایز آن‌ها از هنر سایر نواحی به کار بندد. بر این اساس آثار هنر و معماری‌ای که در گستره وسیع قلمرو حکومت‌های اسلامی از غرب چین تا شمال آفریقا شکل گرفته و طبعاً شباهت‌هایی در کاربرد، تکنیک ساخت و فرم با یکدیگر دارند، به عنوان «هنر و معماری جهان اسلام» شناخته می‌شود. این عنوان به سبب آنکه بناها و آثار هنری که توسط غیرمسلمانان در دل جغرافیای اسلامی و بر اساس الگوهای تمدنی آن خلق گردیده را در دایره شمولیت خویش لحاظ می‌نماید، و بدین شکل، ایرادی که بر عنوان «هنر مسلمانان» وارد بود را مرتفع گردانیده، واژه‌ای دقیق‌تر برای وصف هنر دوره اسلامی به شمار می‌آید. اما ایراد دیگری نیز به واژه «هنر جهان اسلام» وارد است: آیا اساساً مرزهای جغرافیایی - که عاملی نسبی و قابل تغییر است - می‌تواند شاخصی قابل اتکا در تمییز هنرها از یکدیگر باشد؟ برای مثال، آیا شاهکارهای معماری دوره تسلط مسلمانان بر اسپانیا (اندلس اسلامی) که اکنون خارج از مرزهای جغرافیای جهان اسلام قرار گرفته، به سبب جابجایی مرزها از حوزه تمدنی اسلام به کلی خارج و با حوزه تمدنی غرب و مسیحیت قابل تجمیع است؟ یا مساجدی که امروزه در سراسر جهان و خارج از جغرافیای اسلام مانند اروپا، آمریکا، آفریقا و اقیانوسیه با شاخصه‌های معماری تمدن اسلامی ساخته می‌شوند، به صرف خارج بودن از جغرافیای سیاسی جهان اسلام به کلی از انواع مشابه خود در سرزمین‌های اسلامی متمایز تلقی می‌شوند؟ آیا هنرمندان مسلمانی که در خارج از این گستره جغرافیایی - اما با ویژگی‌های هنر اسلامی - به خلق آثار هنری مشغول‌اند، دیگر در حیطه هنر

اسلامی جای ندارند؟ آشکار است که ناتوانی در پاسخ به این سوالات و تناقض جدی که از پس آن پدید می‌آید، عنوان «هنر جهان اسلام» را نیز دچار خلل خواهد کرد. بنابراین، صرف اتکا به عامل «جغرافیا» نمی‌تواند شاخص مناسبی در جهت تعریف هنر و سبک‌شناسی آن باشد.

۴- هنر دوره اسلامی:

هنر عصر اسلامی، چنان که مشهود است، بیش از هرچه بر عامل «زمان» تاکید دارد. به تعبیر دیگر، پژوهشگرانی که از این واژه استفاده می‌کنند، برآن‌اند تا هنری که از ابتدای دوره اسلامی شکل گرفته و یا تحول جدی نسبت به قبل در آن رخ داده را می‌توان به سبب عاملیت «زمان»، از هنرهای دیگر مجزا کرد. در این خصوص نیز دو ابهام و چالش در زمینه ابتدا و انتهای این دوره قابل تصور است: نخست، ابتدای دوران اسلامی را چه زمانی باید در نظر گرفت؟ آیا صرفاً از زمان بعثت پیامبر اکرم (ص)، این دوره آغاز می‌شود؟ آیا از ابتدای فتح ایران و شامات توسط اعراب، عصر حاکمیت اسلامی آغاز شده است؟ درست است که ابتدای رسالت نبی مکرم اسلام (ص)، آغاز دوره اسلامی به تعبیر فقهی آن است، اما در خصوص هنر که معمولاً با تأخیر از تحولات تأثیر می‌پذیرد، آیا همین بازه زمانی را باید در نظر گرفت؟ واضح است که چنین نیست؛ مشخصاً نمی‌توان آثاری را که در انتهای دوره ساسانی (و پس از آغاز رسالت پیامبر) در ایران شکل گرفته را جزء هنر دوره اسلامی دانست. اگر مبنای تصرف سرزمین‌ها توسط اعراب مسلمان را آغاز دوران اسلامی در زمینه هنر بدانیم نیز همچنان این مشکل لاینحل خواهد بود؛ زیرا سرزمین‌های مختلف در دوره زمانی نسبتاً طولانی تصرف شده‌اند و برای نمونه، اندلس اسلامی با فاصله زمانی قابل توجهی از غرب و مرکز ایران به جغرافیای اسلامی پیوست. همچنین، هنر بومی سرزمین‌ها تا سال‌ها به سیاق پیشین استمرار یافت و اثرگذاری تعلیم اسلامی در هنر، به مرور رخ داد؛ برای مثال، تا دوره بنی‌امیه، همچنان مسکوکات ساسانی با تصویر آخرین پادشاهان این سلسه، با

افزودن عبارات کوتاه عربی ضرب می‌شد و رایج بود. معماری و هنرهای صناعی ایران و شامات نیز تا دو قرن اولیه هجری قمری، همچنان تقلید و تکرار دوره ساسانی و بیزانس بود. پس مشخص است که ابتدای دوره اسلامی در زمینه هنر، امری مشکل و نسبت به هر منطقه، متغیر است.

دومین ابهام، در خصوص پایان این بازه زمانی است؛ بی تردید، تعالیم جاودانه اسلامی، ابدی است و از نظر فقهی و فکری پایدانی بر آن مترتب نیست. اما در خصوص هنر، نمی‌توان تمامی آثار هنری (به خصوص آثار هنرمندان معاصر کشورهای اسلامی) را تماماً ذیل هنر دوره اسلامی قرار داد. زیرا در ادوار گوناگون، به ویژه دوره معاصر، هنرمندانی کوشیده‌اند به تقلید از هنر غرب و مکاتب مدرن و پسامدرن، آثاری جدید خلق نمایند که طبعاً ذیل مکاتب هنری غربی نیز قرار می‌گیرد. به همین دلیل، قرار دادن آن با آثار هنری قرون گذشته دوران اسلامی در ذیل یک عنوان واحد، دشوار و تأمل برانگیز است. از این رو، هویدا گردید که عامل «زمان» نیز نمی‌تواند عامل تمایز هنر باشد. در نتیجه، عنوان «هنر دوره اسلامی» نیز خالی از اشکال نخواهد بود.

۵- هنر اسلامی:

اصلی‌ترین و پرکاربردترین واژه‌ای که برای هنر تمدن اسلامی به کار برده می‌شود، «هنر اسلامی» است و جالب آنکه عمده مناقشات نیز دقیقاً بر سر همین واژه پدید آمده است. چنانکه پیش از این گذشت، سایر عناوین، هر یک به دلایلی نمی‌توانند جایگزین مناسبی برای واژه هنر اسلامی باشند. بنابراین، لازم است با بازاندیشی در همین کلیدواژه پرکاربرد، به راه حلی مبتنی بر روش‌مندی علمی و توجه به داده‌های تاریخی، دست یافت. مخالفان کاربرد واژه هنر اسلامی بر آن‌اند که تعالیم دین اسلام حاوی دستورات هنری نبوده و اسلام با خود مکتب هنری نیاورده است. از سوی دیگر، تکثر سبک‌های بومی و محلی در نواحی گوناگون جغرافیای اسلام و تفاوت‌هایی که هنر و معماری این

سرزمین‌ها با یکدیگر دارد، مانع از آن است که بتوان هنر اسلامی را به عنوان یک «کل واحد» در نظر گرفت (برای نمونه ن.ک لیمن، ۱۳۹۸). از این رو، آنان اطلاق صفت اسلامی بر هنر این دوره را مغالطه به شمار می‌آورند. در مقابل گروهی دیگر بر آن‌اند تا به هر نحو ممکن و با تفاسیر شخصی و تعابیر شاعرانه، ماهیت هنر اسلامی را تشریح نمایند. به باور نگارنده، هر دو گروه در مباحثات خویش دچار خطاهای پژوهشی جدی شده‌اند. گروه نخست (مخالفان کاربرد اصطلاح هنر اسلامی) که از اساس، منکر وجود هنر اسلامی هستند، در ابتدای مسیر در ادراک ماهیت دین و کارکرد تعالیم وحیانی راه را به خطا پیموده‌اند. اساساً مقصد و غایت هیچ یک از کتب آسمانی، پدیدار کردن مکتب هنری و تعلیم تکنیک‌های آن به بشر نبوده است و چنین انتظاری خطایی جدی در فهم ماهیت دین به شمار می‌آید. جدای از آن، سایر ادیان جهان نیز هیچ‌یک به پایه‌گذاری مکتب هنری خاصی نپرداخته‌اند و این مسئله به اسلام اختصاص ندارد. اساساً شأنیت و جایگاه دین، بالاتر از آن است که به آموزش تکنیک و فنون محدود و جزئی، منحصر گردد؛ بلکه این تعالیم دینی است که همانند سایر عوامل پیرامونی چون جامعه، اقتصاد، فرهنگ، جغرافیا و ... بستری برای خلق آثار هنری و ساختارهای معماری پدید می‌آورد و بر فرم، محتوا و کارکرد فضاهای معماری تاثیر می‌گذارد. نمی‌توان انکار کرد که تفاوت دیدگاه‌های بنیادین و تعالیم اساسی ادیان اسلام، مسیحیت، بودیزم، هندوئیسم و ... سبب تفاوت‌های چشمگیر در هنر باورمندان این ادیان شده است. در پاسخ به ایراد دوم این گروه از محققان باید گفت که توجه به تکثر فرهنگی و احترام به دستاوردهای تمدنی اقوام پیشین، از جمله مزیت‌های دین اسلام به شمار می‌آید؛ اسلام هرگز نکوشید اقوام گوناگون را به یک شکل واحد درآورد و سبک هنری خاصی را به اقوام گوناگون تحمیل نماید. از این رو است که سبک‌های معماری بومی نواحی مختلف در دوره اسلامی حفظ و توسعه یافت. این امر نه تنها مانع از پدیداری یک تمدن منسجم و واحد نشد، بلکه سبب شکوفایی و تنوع

هنر و معماری دوره اسلامی گردید. افزون بر آن، چگونه می‌توان هزاران نمونه بناهای گوناگون ساخته شده در تمدن اسلامی که با یکدیگر دارای پیوندهای پیدا و پنهان هستند را به مثابه یک کل واحد (با اجزاء گوناگون) در نظر نگرفت و منکر وجود آنها شد؟ بنابراین، وجود هنری در تمدن اسلامی که متمایز از هنر سایر تمدن‌ها است، امری است که با واقعیت‌های تاریخی و اصول عقلانی قابل اثبات است.

در مقابل، گروه دوم پژوهشگران که می‌کوشند به هر نحو در توجیه ریزترین ارکان هنر دوره اسلامی، پیوندی میان تفاسیر شخصی با ساختارهای هنری برقرار نمایند نیز دچار خطای دیگر شده‌اند. اگرچه بدون تردید، فقه و عرفان اسلامی بر هنر ادوار گوناگون موثر واقع شده، اما این محققان یکی از مفاهیم عقلانی مورد تأیید فقه اسلامی یعنی اصل «تقریر» را نادیده انگاشته‌اند (ن.ک بلخاری قهی، ۱۳۹۴، ۶۱-۶۲). بنا بر این اصل، شریعت اسلامی آنچه از مناسک، آداب و رسوم و دستاوردهای تمدنی پیش از اسلام که با اصول وحیانی اسلام و اسلوب عقلانی بشر در تناقض نبوده را تقریر و توقیع نموده و در مقابل هرچه که با اصول دینی و عقلی در تضاد بوده را تزکیه و تصفیه نموده است. همین رویکرد ویژه اسلام سبب شد تا هنر اسلامی بتواند با پالایش میراث تمدن‌های روم، ایران، مصر، هند و غیره، هنری بزرگ و یکپارچه پدید آورد. بهره‌مندی تمدن اسلامی از میراث تمدن‌های پیشین نه تنها نقطه ضعفی برای تمدن و دین اسلام به شمار نمی‌آید، بلکه تأییدی بر جامعه‌نگری عقلانیت اسلام به شمار می‌آید.

آخرین موردی که در باب مناقشه پیرامون هنر و معماری اسلامی، در این نوشتار کوتاه مورد اشاره قرار می‌گیرد آن است که وجود خرده‌فرهنگ‌ها و استمرار هنر و معماری اقوام گوناگون در گستره جغرافیای اسلامی سبب شده تا ارائه تعریف دقیق از هنر اسلامی (به معنای فلسفی تعریف که دارای صفات جامعیت و مانعیت باشد)، دشوار گردد. از این رو همچنان در بسیاری از پژوهش‌ها، خواسته

یا ناخواسته رویکرد نوویتگشتایی^۱ معروف به «اسلوب مشابَهت خانوادگی» جریان دارد (ن.ک کارول، ۱۳۹۹). بدین معنا که برای تجمیع آثار هنر و معماری در ذیل یک کل واحد و تمایز آن از اغیار، بر پایه پاره‌ای از شباهت‌های پیدا و پنهان (که توضیح و تبیین آن نیز در مواردی دشوار به نظر می‌رسد)، توصیف بر تعریف غلبه می‌نماید. هر چند این رویکرد را نمی‌توان به کلی غلط در نظر گرفت، اما لازم است تا ارائه تعریف از هنر اسلامی در کانون توجه پژوهشگران قرار گیرد تا انتقاداتی از قبیل آنچه بدان پرداخته شد، استمرار نیابد.

نتیجه‌گیری:

بر مبنای آنچه در این پژوهش بدان پرداخته شد، یکی از چالش‌های همچنان پرمناقشه در زمینه مطالعات نظری هنر، بحث بر وجود یا عدم وجود هنر دینی است. حتی در میان کسانی که قائل به وجود هنر دینی هستند نیز چگونگی تبیین ماهیت و چارچوب‌های آن محل اختلاف است. یکی از اقسام مهم هنر دینی، هنر اسلامی است که چیستی و چگونگی ماهیت آن همچنان مورد نقد و بررسی پژوهشگران است. پژوهشگرانی که از کاربرد واژه «هنر اسلامی» ابا دارند، واژگانی دیگر را به عنوان جایگزین پیشنهاد نموده‌اند. از جمله، برخی با تأکید بر وجه قومی هنر، واژه «هنر عربی» یا «هنر اعراب» را به کار برده‌اند. اما واقعیت‌های تاریخی - که بدان پرداخته شد - نشان می‌دهد هنر اسلامی مرهون گسترش و توسعه هنر بومی اقوام گوناگون است که در حوزه تمدنی اسلام قرار داشته‌اند و نمی‌توان هنر اسلامی را با هنر عربی یکی دانست. دیگر واژه جایگزین هنر اسلامی، کلمه «هنر مسلمانان» است که با برجسته‌نمودن جایگاه «هنرمند» و هویت دینی او، هنر اسلامی را هنری می‌داند که بر ساخته یا توسعه داده شده توسط مسلمانان باشد. این واژه نیز به دلیل نادیده گرفتن نقش هنرمندان غیرمسلمان که در

«تعالیم دینی» در شکل‌گیری و چارچوب‌دهی به هنر، همچنان مناسب‌ترین عنوان برای توصیف این هنر است. البته لازم است با بازاندیشی و مذاقه در این کلیدواژه و با اتخاذ رویکردهای علمی، ماهیت ارتباط دین اسلام با هنر اسلامی و چگونگی اثرگذاری متن مقدس و تعالیم دینی بر فرم و محتوای هنری، بیش از پیش تبیین شود تا سوءبرداشت‌هایی که در دهه‌های اخیر بروز نموده بود، مرتفع گردد. در این زمینه، توجه همزمان به روند تاریخی تکامل هنر اسلامی و سیر مباحث فقهی و نظری اندیشمندان مسلمان در مطالعات پیش رو، بیش از هر چیز باعث همگرایی طیف‌های گوناگون پژوهشگران هنر اسلامی و رسیدن به نظرات مشترک خواهد بود.

پی‌نوشت:

-
- رایس، دیوید تالبوت (۱۳۹۳). هنر اسلامی (ترجمه ماه‌ملک بهار). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کارول، نوئل (۱۳۹۹). درآمدی بر فلسفه هنر (ترجمه صالح طباطبایی). چاپ چهارم. تهران: فرهنگستان هنر.
- لیمن، اولیور (۱۳۹۸). درآمدی بر زیبایی‌شناسی اسلامی (ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی). چاپ سوم. تهران: نشر ماهی.
- محمد حسن، زکی (۱۳۷۷). هنر ایران در روزگار اسلامی. تهران: صدای معاصر.
- وایه، گاستون (۱۳۶۳). هنر اسلام در سده‌های نخستین (ترجمه رحمان ساروجی). تهران: چاپخانه گیلان.

حوزه تمدنی اسلام فعالیت داشته‌اند و مثال‌های نقض فراوانی که در این زمینه پدید می‌آید، نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای هنر اسلامی باشد. «هنر جهان اسلام» با توجه ویژه بر عامل «جغرافیا»، سومین واژه مصطلح در این حوزه است. هنر جهان اسلام بر آن است که جغرافیای سیاسی و تمدنی، می‌تواند عامل تمایز هنر اسلامی از سایر هنرها باشد. اما این واژه نیز - اگرچه دقیق‌تر از دو واژه پیشین به تبیین هنر اسلامی پرداخته است - همچنان برخی پرسش‌ها در باب هنر اسلامی را بی‌جواب باقی می‌گذارد. در نهایت، «هنر دوره اسلامی» به‌عنوان چهارمین واژه جایگزین هنر اسلامی، با تأکید بر عنصر «زمان»، در پی تبیین ماهیت هنر اسلامی است. اما به دلیل ابهام در آغاز و انتهای این بازه زمانی، مورد نقد جدی قرار خواهد گرفت.

در نهایت، واژه «هنر اسلامی» که جامع جمیع عناصر «زمان»، «مکان» و «هنرمند» است، با توجه ویژه به نقش

Neo-Wittgensteinian.¹

فهرست منابع:

- البهنسی، عقیف (۱۳۸۷). هنر اسلامی (ترجمه محمد پورآقاسی). تهران: سوره مهر.
- الرفاعی، انور (۱۳۷۷). تاریخ هنر در سرزمین‌های اسلامی (ترجمه عبدالرحیم قنوت). مشهد: جهاد دانشگاهی.
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۹۳). آشنایی با فلسفه هنر. چاپ سوم. تهران: سوره مهر.
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۹۴). قدر (نظریه هنر و زیبایی در تمدن اسلامی). چاپ اول. تهران: سوره مهر.
- دیماند، موریس اسون (۱۲۸۳). راهنمای صنایع اسلامی (ترجمه عبدالله فریار). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.